

انصاری هرمز ۱۳۱۴ -

تو به من عشق ورزیدن را یلد می دهی/ نویسنده هرمز انصاری

ص ۶۱

طراحی: پویا آریان پور

قطعه های ادبی - قرن ۱۴ - الف - عنوان

استفاده یا به اشتراک گذاری مطالب کتاب با ذکر منبع بلا مانع
است.

www.Hormozansari.com

به نام خداوند جان و خرد

برای آنان که می اندیشند

تو
به من
عشق ورزیدن
را یاد می دهی

هرمز انصاری

اسفند ۱۳۸۳

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

عاشق یادگیری است،

عاشق یاددهی است،

عاشق بچه هاست -

معلمی را زیباترین و پراعتبارترین کار روی زمین می داند.

برای معلم سجایا و ویژگی ها و جایگاهی قابل است

که در این نوشته ها - و بهتر است بگوییم در همه نوشته های او - متبلور شده است.

هرمز انصاری

از دوره دبیرستان "درس" داده است،

از سال اول "دانشسرای عالی" - از تیرماه ۱۳۳۶ -

سازماندهی آموزشی کرده است،

و تا سال ۱۳۴۸ - که صاحب امتیاز و بنیان گذار

انستیتو زبان سیمین شده است - بارها آموزشگاه و

دبیرستان و دانشکده و کلاس های سوادآموزی بزرگسالان را سازماندهی کرده است.

مشارکت پیوسته و پیگیر او در راه اندازی و راه بردن

انجمن های علمی - ادبی - هنری،

و مشارکت فعال و معتقدانه او در کنگره ها و کنفرانس ها و سمینارهای داخلی و خارجی،

ذخایر پربراری شده است برای بهره برداری در گفتار و نوشتار.

نوشته های این کتاب نیز نه تنها خوشایند و مورد تأیید مدرسان است،

که شیوه ای تازه در ستودن معلم توسط محصل.

ناشر

اسفند ۱۳۸۳

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "خواستن" را یاد می دهی؛

آرزو کردن را،

بلندپروازی را،

بیش خواهی را،

هدف داشتن را،

نشانه گرفتن را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "توانستن" را یاد می دهی؛

به کار گرفتن همه استعدادها و

نیروهای بالقوه درون و بیرون را،

آرایش امکانات را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی؛

دوست داشتن همه را.

از من به در آمدن و ما شدن را.

رها شدن را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من دیدن را یاد می دهی

دیدن از زیر پای خود تا افق های ناشناخته را

دیدن روشن بودها و نمود ها را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "خواندن" را یاد می دهی؛

خواندن نوشته ها را،

لا به لای نوشته ها را ،

نا نوشته ها را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "گوش دادن" را یاد می دهی;

گوش دادن به آرای موافق و مخالف را،

گوش دادن با گوش جان را ،

بیرون کشیدن "پیام" را

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "شناختن" را یاد می دهی؛

شناختن خود را و رابطه های هستی را،

شناختن "وضعیت" را ،

تلاقی زمان و مکان را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "فهمیدن" را یاد می دهی؛

فهمیدن نشانه ها و اشاره ها را،

فهمیدن "فهم" فهمان را،

فهمیدن کتاب زندگی را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "یاد گرفتن" را یاد می دهی؛

یاد گرفتن آن چه خوراک خوب اندیشیدن است

و

دانش راه بردن زندگی.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "اندیشیدن" را یاد می دهی؛

اندیشیدن بر اندیشه های دیگران را،

اندیشیدن بر داشتن ها و بودن ها و شدن ها را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "گفتن" را یاد می دهی؛

گفتن دلنشین و زیبای

باورداشت ها و قبولداشت ها را،

احساس ها و اندیشه ها را،

دیدنی ها و شنیدنی ها را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "نوشتن" را یاد می دهی؛

نوشتن کوتاه، سر راست، روشن و پر پیام را،

شیرین و به یاد ماندنی را،

به دور از مطلق گرایي را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من ایستادن را یاد می دهی؛

ایستادن در جایگاه رفیع انسان و انسانیت را،

ایستادن روی پای خود - در جمع ساکنان زمین را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "راه رفتن" را یاد می دهی؛

راه درست رفتن را و درست راه رفتن را -

نایستادن, ننشستن و نبریدن را,

به مقصد رسیدن را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من " به دست آوردن " را یاد می دهی؛

به دست آوردن بهترین ها از میان بیشترین ها را -

شیوه های تازه و رفتار های زیبا را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "ساختن" را یاد می دهی؛

ساختن پر شکوه کاخ آرزو ها را،

بنیان نهادن بنیاد ها را،

بر آوردن نیاز ها را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "ستودن" را یاد می دهی

ستودن بزرگی ها و زیبایی ها را

بزرگان و راهگسایان را

بزرگواری ها و مهربانی ها را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

تو به من "زندگی کردن" را یاد می دهی -
تو "آموزگار" منی.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۰

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

و تو, "انسان" را از نو آفریدی

انسانی که می اندیشد

انسانی که عشق میورزد.

انسانی که هنر و توان

بیان احساس و اندیشه اش را دارد.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که اندیشه هایش را درونی می کند و

دنیای بزرگ بیرونش را

جلوه گاه روح پر شکوه درونش.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که "داشتن" را در خدمت "بودن" می کشد و
"چه" را به اعتبار که می طلبد.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که "شر" می زداید و "خیر" می آفریند

انسانی که یاد می گیرد با آن چه هست

چه گونه برخورد کند که

مثبت، زیبا، و دوست داشتنی باشد.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که "می بیند" آن چه را هست

و به تصویر می کشد آن چه را باید باشد.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که سر بر "سینه" ما دارد و

دست در دامان "جمع"

انسانی که روی پای خود ایستادن

در جمع ۶ میلیاردی مردم روی زمین را -

تجربه می کند.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که با گوشت و پوست و رگ و ریشه اش

"واقعیت" را می گیرد و

"حقیقت" را -

شیرین، زیبا، پر استحکام و به یاد ماندنی -

بر زبان می راند.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که با درک درستی از "وضع موجود"،

تصویر گر "وضع مطلوب" می شود و

با بهره گیری از دانش و خرد توش و توان خود

"راه ممکن" را پیش می گیرد.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که اعتبار آدم ها را در اثر گذاری شان

می بیند و

" بازده " را در گرو شیوه های بر خوردی.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که "راه" را می داند و

راه رفتن را یاد می گیری.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که در "بی نهایت" ترسیم "حدود"

می کند و

با شناخت درستی از این هر دو

به سوی لایتناهی، به سوی کمال، پر می کشد.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که به روشنی آن چه را که "بوده" است

دریافت می کند و

عالمانه آن چه را که "هست"

می شناسد و

خردمندانه برای آن چه که "باید باشد"

آستین بالا می زند.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که رضایت از بودن و لذت از کار را

با "تحول درون" تامین می کند و

شیوه های برخوردی.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که "بالقوه" را می شناسد و
با دانش و خرد و تلاش و پایداری
به "بالفعل" در می آورد.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که "خواست" خود را

در پرتو دانش و اندیشه و مشورت و مقایسه

به تصویر می کشد و

رسیدن به آن را

به مدد آخرین دستاورد های روز.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که رود دانش را،

در بستر فهمیدن،

به دریای خرد روانه می کند.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که در رفتن به "معابد"

از معابر آلوده عبور نمی کند.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

انسانی که...

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به معلم خوبم

معلم مهربانم

ستاره درخشان زنده گی ام.

به آن کس که با گرمای دست هایش،

با برق نگاهش،

با شیرینی کلامش،

به من "دوست داشتن" آموخته است.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که مرا دوست دارد،

می شناسد،

و با شناختن و دوست داشتنش،

با من "خودی" شده است.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که دنیایم را می فهمد،

مرا درک می کند،

و از باغ مصفای پربارش

دری به باغچه من گشوده است.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من "دیدن" آموخته است؛

دیدن دقیق و روشن واقعیت های

هستی را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من "شناختن" آموخته

است؛

شناختن درون و بیرون مجموعه های

هستی را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من " اندیشیدن " آموخته

است؛

اندیشیدن بر اندیشه های دیگران را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من " ایستادن " آموخته

است؛

ایستادن در جمع پنج میلیاردی مردم

روی زمین را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من "ساختن" آموخته

است؛

ساختن پرشکوه زندگی فردا را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من "دوست داشتن"

آموخته است؛

دوست داشتن زندگی و زندگان را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من "گوش دادن" آموخته

است؛

گوش دادن به حرف های موافق و

مخالف را.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من "پیروزی در شکست" را

یاد داده است.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که در من

”شوق یادگیری“ آفریده است.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که به من

”یاد گرفتن“ را یاد داده است.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که

هم می داند و هم می تواند

دانسته هایش را

شیرین،

سبک،

و به یاد ماندنی،

منتقل کند.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که

”گذشته“ را می شناسد و

”آینده“ را می بیند.

تو به من عشق ورزیدن را یاد می دهی - هرمز انصاری

به آن کس که

”تاریخ سازان“ را می سازد.